



۲۰۲۰/۱۲/۳۰

دکتور نور احمد خالدي

در جستجوی یک نظام موثر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی برای افغانستان (بخش یکم)

فهرست مندرجات

۱	مقدمه.....
۱	تجربه نیم قرن حکومتداری در افغانستان.....
۴	تجربه جهانی.....
Error! Bookmark not defined.	تحولات سیاسی در افغانستان.....
Error! Bookmark not defined.	مشکلات مصالحه ملی در سایه اختلافات ذاتی نیروهای متخاصم.....
Error! Bookmark not defined.	شکل و محتوای نظام سیاسی آینده.....

مقدمه:

با آغاز مذاکرات صلح میان تیم مذاکراتی دولت جمهوری اسلامی افغانستان با هیأت تحریک طالبان در شهر دوحه در کشور قطر، موضوع چگونگی شکل و محتوای نظام دولتی احتمالی آینده کشور، که طرف توافق دو هیأت مذکور و ملت افغانستان در مجموع باشد، به مهمترین نگرانی برای مردم افغانستان مبدل گردیده است. در این نوشته شکل و محتوای نظام دولتی احتمالی آینده کشور با توجه به تجربه تاریخ معاصر افغانستان و سائر کشورها طرف تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. در این ارزیابی منافع ملی مردم افغانستان در ایجاد یک نظام سیاسی-اجتماعی و اقتصادی که سبب تحقق انکشاف اقتصادی، رفاه اجتماعی و عدالت اجتماعی برای تمام اقوام و قشرهای ملت افغانستان در کوتاه ترین مدت زمانی گردد؛ رهنمای فکری ما را تشکیل میدهد.

تجربه نیم قرن حکومتداری در افغانستان

با ختم ماه آینده یا جنوری سال نو ۲۰۲۱ میلادی، اگر قسمت بود و هنوز زنده بویم، اینجانب هفتاد و یک سالگی خود را تجلیل خواهم کرد. نسل ما بشمول کسانی که ده سال بعد از من تولد شده اند امروز نسل کهن سال سنین شصت سال به بالای جامعه افغانستان را تشکیل میدهد که اکثریت آنها در داخل افغانستان و یک کتله عظیم آن در جمع دیاسپورای افغان در ممالک مختلف جهان و بخصوص کشورهای پیشرفته اقتصادی غربی زندگی میکنند. این نسل شاهد زنده تاریخ

معاصر کشور اند بخصوص از عصر دههٔ دموکراسی ۱۹۶۴-۱۹۷۳م دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به اینطرف شرایط زندگی مردم، روشهای حکومتداری و حوادث و چرخشهای تاریخی را بخاطر داشته قادر به ارزیابی عینی این شرایط و حوادث میباشند.

در آستانهٔ دههٔ دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانهای پنجسالهٔ اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشور کمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حد اقل زیربنای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصری و خدمات صحتی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت. مردم در تمام دهات کشور که تعداد آن به ۳۸ هزار میرسید با نور اریکین و لمپه شب ها را سپری میکردند و از انرژی دوامدار برق بجز از شهرهای کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال آباد در سایر شهرها خبری نبود. در اکثریت علاقه داریها و ولسوالیهای کشور مکاتب ابتدائی، بخصوص برای دختران، موجود نبود و مکاتب ثانوی یا لیسه ها که تعداد مجموعی آنها از شمار انگشتان دو دست بیشتر نبودند صرف در شهرهای بزرگ موجود بودند. بطور مثال در شهر هرات که سومین شهر بزرگ کشور بعد از کابل و قندهار شمرده میشد در سال ۱۹۶۵م تنها دو لیسه عمومی برای پسر ها (لیسهٔ سلطان و لیسهٔ جامی) یک لیسهٔ دخترانه (لیسهٔ مهری) و یک دارالمعلمین و یک مدرسهٔ دینی فخرالمدراس فعال بودند. جای تعجب نبود که در آنزمان تعداد باسوادان در جامعه کمتر از ده فیصد، خدمات صحتی عصری بجز از چند شفاخانه و کلینیک در شهرهای بزرگ در سطح ولسوالیها و دهات اصلاً موجود نبودند. در نتیجه با موجودیت میزان بلند وفيات، بخصوص در میان کودکان، و شاخص بلند میزان وفيات نوزادان قبل از رسیدن به یکسالگی به ۲۰۰ نوزاد در هر هزار تولد، طول متوسط عمر در افغانستان ۳۸ سال و در پایان ترین سطح خود در جهان قرار داشت.

با معرفی اصلاحات در اداره دولت از طریق انفاذ قانون اساسی جدید، تقسیم قدرت دولتی به قوای ثلاثه، سپردن ادارهٔ حکومت به مردم و معرفی صدراعظمهای غیر خاندانی و تضمین آزادی بیان و مطبوعات، شاه کوشید شرایط لازم سیاسی و اجتماعی را برای یک حکومت مسئول پاسخ گو به ملت فراهم نموده عوامل سیاسی و اجتماعی بازدارنده در مقابل انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور را از میان بردارد. بعد از سالها حکومتهای دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان، که قصه های آنها از زبان پدران و پدرکلانهای خود شنیده بودیم؛ نسل ما در عنفوان جوانی با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادیهای سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردید. شاه با کسب موقف غیرمسئول و واجب الاحترام در رأس دولت قرار گرفت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسیهای پر مسولیت دولتی صدارت و وزارت ممنوع نمود.

ده سال متعاقب آن که به دههٔ دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سالهای بیداری و اوجگیری فعالیتهای سیاسی درافغانستان به حساب می آید. دهها جریان فکری و حزب سیاسی و دهها روزنامه و جریده سیاسی و اجتماعی آزاد غیردولتی عرض وجود کرده زمینههای تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعلهٔ جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریانهای میانهرو ملی گرا (مانند افغان ملت، مساوات یا دموکرات مترقی) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظمان متعددی آمدند و رفتند (دکتر محمد یوسف، محمد هاشم

میونوال، دکتور عبدالظاهر، نوراحمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان مؤسسات صنعتی به تحریک چپهای افراطی و راستیهای افراطی.

کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳م) سردار محمد داوود آخرین صدراعظم خاندانی دوران ماقبل دهه دموکراسی به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دهه دموکراسی انجامید. این کودتا با آنکه برای پنج سال به تظاهرات و اعتصابات محصلی در شهرها خاتمه داد و یک دوران ثبات دولتی را به میان آورد، اما در نهایت با ختم خونین خود در اثر کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی (اپریل ۱۹۷۸م)، سر آغاز یک دوران طولانی بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در کشور گردید که تا امروز ادامه دارد.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار داوود خان جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و با پیروی از نظامهای ملی گرای جمهوری مطلقه انور سادات در مصر، بومی‌دین در الجزایر، اسد در سوریه و صدام حسین در عراق، منجر به استقرار یک دولت جمهوری غیر انتخابی یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده‌های کمکهای هنگفت اقتصادی شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی، کوشید افسران و عناصر چپی را، که خود عامل به قدرت رسانیدن او بودند، از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

در طول این دوران، یعنی از شروع دهه دموکراسی در ۱۹۶۴م تا سقوط نظام اتحاد جماهیر شوروی در دسمبر ۱۹۹۱ - دو تفکر سیاسی-اقتصادی برای انکشاف کشورهای عقب افتاده اقتصادی جهان در مقابل مردم این کشورها قرار داشت. ممالک غربی در راس ایالات متحده امریکا سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرماییداری خصوصی رقابتی بازار آزاد را تجویز کرده کمکهای خود را به ممالک رو به انکشاف مشروط به تعقیب راه بازار رقابتی اقتصاد میکردند. اکثریت غریبها عقیده دارند که داشتن آزادیهای فردی مهمترین ارزش برای مردم است و در نتیجه مناسبترین سیستم سیاسی و اقتصادی ناگذیر آزادی فردی را در بطن خود دارد. نظریه پردازان یا تیوریسن های غربی تکامل بشری را بصورت خطی طوری ترسیم میکردند که گویا تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها از جوامع اولیه متکی به گروپهای انسانی به مثابه واحد اصلی اجتماعی-اقتصادی، به جوامع پیشرفته متمدن امروزی که در آنها فرد واحد اصلی اقتصادی-اجتماعی است، تکامل میکنند و تمام این افراد تصامیم خود را در زمینه های اقتصادی و سیاسی بطور عاقلانه و منطقی اتخاذ میکنند و با دادن رای خود در انتخابات آزاد حکومتهای مسول و خوب را انتخاب میکنند. با توجه به تکامل تمدن مغرب زمین چه کسی میتواند با این برداشت مخالفت کند؟ در طول صد سال گذشته موجودیت لیبرال-دموکراسی اجتماعی-سیاسی و سیستم سرمایه داری خصوصی بازار آزاد اقتصادی، ایالات متحده امریکا و اروپای غربی را به قله های بلند ترقی و ثروت ارتقا داد. در ایالات متحده امریکا عواید مردم در صد سال گذشته ۳۰ چند افزایش یافت و صد ها هزار نفر از حالت فقر اقتصادی نجات یافتند. در عین زمان ابتکارات صنعتی در ساحات وسایل مورد نیاز خانواده ها در امریکا سبب ایجاد وسایل ضروری مانند یخچال، موتر، تلویزیون، کمپوتر شخصی، تلفون موبایل و غیره گردید که تسهیلات زیادی را برای خانوارها فراهم نموده تبارز خانوار مرفه و ایده آل امریکائی برای سائر کشورهای جهان گردید.

در مقابل نسخه اتحاد شوروی راه رشد سوسیالیستی بود. در مقابل سناریوی تکامل لیبرال-دموکراسی سرماییداری خصوصی، در مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی میخواندیم که تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت

آنها، از کمون اولیه به تدریج بدوران های بردگی، فئودالی، سرمایه‌داری، سوسیالیستی و بالاخره کمونیستی یک سیر تکامل خطی را طی خواهند کرد. در ایران نشرات حزب توده، در افغانستان جریده های سوسیالیستی خلق و پرچم تعقیب راه و تجربه بازار اقتصاد رقابتی کشورهای سرمایه‌داری غربی را راه رشد طولانی پر رنج و درد ترسیم کرده تجویز میکردند که گویا با استفاده از "تجربه گرانبهای کشور شوراها" راه رشد غیر سرمایه‌داری و اقتصاد رهبری شده پلانگذاری انکشاف اقتصادی-اجتماعی را باید تعقیب کرد. در جمله سائر ممالک سوسیالیستی، کشور چین بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹م این نسخه پر خریدار را پذیرفت.

بلی تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای رو به انکشاف، از الجزایر تا هندوستان، نسخه پرفروشی بود. قابل تأمل است که در افغانستان با وجود تغییرات سیاسی در سطح اداره دولت، از زمان قبل از دهه دموکراسی تا ختم حکومت‌های خلق، پرچم و حزب وطن نظام اقتصادی-تجارتی کشور تغییر اساسی نیافت و همچنان متکی به عوامل اقتصاد بازار آزاد در کنار موجودیت تصدیهای دولتی صنعتی، ترانسپورتی و خدماتی ادامه یافت. پروژه های زیربنایی شامل پلانهای انکشاف اقتصادی-اجتماعی اول، دوم و سوم به کمکهای رقابتی اتحادشوروی وقت و ایالات متحده آمریکا تکمیل شدند. در پلان چهارم در دهه دموکراسی، توجه بیشتر به توسعه موسسات صنعتی زودرس تولیدی گردید اما کودتای جمهوری داوود خان عمر این پلان را کوتاه کرد همچنانکه کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ عمر پلان هفت ساله داوود خان را کوتاه نمود. در حقیقت افغانستان و تمام کشورهای روبه انکشاف بشمول هند، مخلوطی از اقتصاد بازار آزاد و عناصر اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب میکردند. در تمام این ممالک در حالیکه تولید وسایل روزمره صنعتی، زراعت و داد و ستد تجارتی از طریق پروسه های بازار آزاد رقابتی فراهم میگردد؛ استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن در اختیار تصدیهای دولتی قرار داشتند و سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی و خارجی در این سکتورها ممنوع و یا بسیار محدود بودند.

تجربه جهانی

فروپاشی نظام سیاسی-اقتصادی-اجتماعی اتحاد جماهیر اشتراکی شوروی در دسمبر سال ۱۹۹۱م نظام فکری مارکسیستی-لنینیستی را برهم زد. تکامل خطی جامعه شوروی از نظام سوسیالیستی به نظام اشتراکی کمونیستی حقیقت نیافت و برعکس، در جوف محدود رهبری مرکزی اقتصاد، از انکشاف تکنولوژی و نو آوریهای رقابتی مدیریت اقتصاد جلوگیری نموده فاسد شد و پوسید و بالاخره در هم شکست و ناگذیر به سیستم سرمایه‌داری خصوصی اقتصاد رو آورد. این گونه شکست برق آسای نظام سوسیالیستی برای تیوری پردازان نظام لیبرال-دموکراسی و سرمایه‌داری خصوصی شغف آور بود و در گیر و دار این پیروزی گروه "نیو لیبرالها" در امریکا ظهور کردند که هدف آنها را، با استفاده از فروپاشی اتحادشوروی، ایجاد یک نظام جهانی یک قطبی به رهبری سیاسی و اقتصادی امریکا و تأمین هژمونی امریکا بالای تمام کشورهای جهان منجمله ممالک روبه انکشاف و تغییر جبری نظامهای این ممالک به سیستم دلخواه دموکراسی لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد و رفع تمام محدودیتهای دولتی در مقابل سرمایه خصوصی داخلی و خارجی تشکیل میداد. ایالات متحده برای رسیدن به این اهداف خود از اهرم تمام بنیادهای جهانی نظام اقتصادی-سیاسی جهان غرب منجمله بانک جهانی، صندوق وجهی بین المللی و استفاده از قدرت نظامی زیر حمایت شورای امنیت ملل متحد استفاده کردند. بی کفایتی و بی اعتباری نظام سوسیالیستی از یکطرف و پیشرفت چشمگیر اقتصادی ممالک و مناطقی مانند جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هانگ کانگ، سنگاپور و مالیزیا با تعقیب بازار آزاد رقابتی انکشاف اقتصادی به کشورهای رو

به انکشاف مانند هندوستان فرصت داد تا در سیاستهای اقتصادی، پولی، مالیاتی، گمرکی و سرمایه‌گذاری خود تجدید نظر کرده موانع مقابل راه ورود سرمایه خارجی را در سکتورهای معدنی، تولیدی، زیربنایی، بانکی، مخابراتی و مواصلاتی از میان بردارند. همزمان با تغییرات اقتصادی تغییرات سیاسی نیز معرفی شدند. بر اساس نتایج یک مطالعه توسط موسسه "فریدم هاوس" امریکایی تعداد نظامهای دموکراسی از ۴۵ کشور در سال ۱۹۷۰ به ۱۱۵ در سال ۲۰۱۰ افزایش یافتند.

با توجه به تاریخ تمدن صد سال اخیر کشورهای غربی، در میان جوامع مغرب زمین عمیقاً این برداشت وجود دارد که تمام مردم دنیا سیستم سرمایه داری خصوصی را به عنوان مدل دلخواه انکشاف اقتصادی، و داشتن لیبرال دموکراسی را بر تامین نیازمندیها و حقوق اساسی اقتصادی-اجتماعی ترجیح میدهند. امروزه سوال اساسی این نیست که آیا اقتصاد بازار آزاد یک قدرت برای بهبود وضع زندگی مردم است و یاخیر بلکه این واقعیت که قدرت آن در ایجاد ثروت و در عین زمان توسعه آزادیهای فردی، مورد قبول همگان است. در طول ۲۰ سال گذشته نخبگان جهان غرب، بخصوص نیو لیبرالها، بطور خستگی ناپذیر مصروف تبلیغ این سناریو در سایر کشورهاستند که محور اصلی آنرا تسلط اقتصاد بازار آزاد رقابتی، موجودیت احزاب سیاسی متنوع، اجرای انتخابات و آزادی مردم در دادن رای به این احزاب و شخصیتها یگانه راه رسیدن به جامعه مطلوب و ختم رنج و درد قرنهای مردم کشورهای عقب مانده تشکیل میدهد. به موجب این سناریو آنهاييکه این نسخه را قبول دارند پیروز شده و آنهایی که آنرا قبول نمیکند محکوم به شکست اند. این نسخه حتی در قانون اساسی جدید افغانستان در سال ۲۰۰۴ نیز مسجل گردید.

اما این بار، برخلاف کشورهای جاپان، کوریای جنوبی، تایوان و سنگاپور؛ کشور چین این نسخه را در کلیت آن قبول نکرد، سرمایه خصوصی و انکشاف سرمایه‌داری را پذیرفت اما نظام سیاسی خود را فدای آن نکرد! با آنهم در ظرف ۳۰ سال اخیر از یک کشور فقیر زراعتی به دومین ابر قدرت اقتصادی جهان مبدل گردید قرار است مطابق پیش بینیهای متعدد در چند سال آینده از امریکا پیشی گرفته به بزرگترین قدرت اقتصادی در جهان مبدل میگردد.

حقیقت آن است که برای بسیاریها در کشورهای روبه انکشاف بهبود وضع زندگی مردم، موجودیت آزادیهای اساسی فردی، حاکمیت قانون و سیستم خوب حکومتداری هنوز هم در سطح تصور باقیمانده اند. با آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸م از طرف همه قبول شد، اما آنچه را در پس پرده قرار داد فاصله و خلأی بود که میان کشورهای پیشرفته اقتصادی و کشورهای روبه انکشاف در مورد عقاید ایدئولوژیک و برداشتهای آنها در مورد حقوق و آزادیهای سیاسی و حقوق و آزادیهای اقتصادی موجود بود. این فاصله و جدائی امروز عمیقتر شده است. امروز اکثریت مردم در کشورهای رو به انکشاف که نود درصد نفوس جهان در آنها زندگی میکنند معتقد اند که علاقمندی بیحد ممالک غربی در تاکید بالای حقوق و آزادیهای سیاسی فردی در مقابل آنچه مورد نیاز آنهاست یعنی فراهم آوری غذا، مسکن، معارف و خدمات صحی؛ به درجه دوم قرار دارد. شعار "برای من آزادی بده و یا مرگ بده" برای کسانی که توان اقتصادی دارند عالیست نه برای کسانی که با عاید یک دالر یا کمتر در روز زندگی میکنند و فرصت کافی ندارند تا برای تعمیم دموکراسی وقت خود را مصرف کنند.

البته هضم این مسئله برای بسیاریها در کشورهای غربی مشکل است چون معتقدند پیشرفت اقتصادی، با سرمایه‌داری خصوصی و لیبرال دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگر اند! اما باید در نظر داشت که هرگاه ما مجبور به انتخاب میان داشتن سرپناه و یا حق رای دادن باشیم کدام یک را انتخاب خواهیم کرد؟ این بدین معنی نیست که مردم جهان روبه انکشاف دموکراسی نمی خواهند و یا ارزش آزادیهای سیاسی را نمیدانند. بلکه این بدین معنی است که آنچه برای مردم

در کشورهای روبه انکشاف ارزش حیاتی و درجه اول دارد قابلیت دولتهای آنها در عرضه نیازمندیهای روزمره آنها از جمله فراهم آوری غذا، مسکن، معارف و خدمات صحی میباشد.

واقعیت آن است که برای بار اول در تاریخ معاصر جهان یک بدیل قابل دقتی خلاف عقاید حاکم در کشورهای غربی در مورد ارجحیت امکانات پیشرفت اقتصادی از طریق رشد سرمایداری خصوصی در موجودیت لیبرال دموکراسی پیدا شده است. این بدیل بصورت چشمگیری با مثال انکشاف اقتصادی غیر قابل تصور کشور چین در برابر مردم کشورهای جهان سوم قرار دارد. چیناییها در عمل نشان دادند که به عوض سرمایداری خصوصی، میتوان یک سیستم اقتصاد سرمایداری دولتی داشت؛ به عوض سیستم لیبرال-دموکراسی، میتوان سیستم اداره دولت را عمیقاً در داخل به نفع اکثریت جامعه اصلاح کرد؛ و به عوض ارجحیت حقوق و آزادیهای سیاسی فردی - میتوان حقوق و آزادیهای اقتصادی-اجتماعی فردی را اهمیت بیشتر داد.

امروزه در میان روشنفکران کشورهای روبه انکشاف مدل چینی انکشاف اقتصادی-اجتماعی روز بروز دلجسپی بیشتر را جلب میکند زیرا آنها در عمل ملاحظه کردند که این مدل میتواند در کمترین زمان پیشرفت اقتصادی-اجتماعی را در کشورهای شان امکان پذیر سازد. چگونه روشنفکران و مردم کشورهای روبه انکشاف به این مدل رو آورده اند؟ نخست از همه این تجربه رشد معجزه آسای اقتصادی و اجتماعی چین در ۳۰ سال گذشته است که مردم را به برتری این سیستم معتقد ساخته است. در ۲۸ سال از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ کشور چین توانست ۶۵۰ میلیون نفر را از حالت فقر اقتصادی نجات داده به سطح طبقه متوسط ارتقا دهد.

در سال ۱۹۷۰ شمولیت در دوره تعلیمات ثانوی در چین ۲۸ فیصد بود این رقم در سال ۲۰۱۲ به ۸۵ فیصد ارتقا کرده است. طول متوسط عمر مردم چین در سال ۱۹۴۹ صرف ۴۱ سال بود این رقم امروز بیش از ۷۰ سال است. چین توانست بدون توصل به سیستم لیبرال-دموکراسی عاید متوسط مردم خود را بطور قابل ملاحظه افزایش بخشد. بطور مثال امروز چین و ایالات متحده باوجودیکه دو کشور دارای دو سیستم متفاوت اقتصادی و دو سیستم کاملاً متفاوت سیاسی میباشد؛ یکی دارای اقتصاد سرمایداری خصوصی و دیگری سرمایداری دولتی اند؛ هر دو کشور ابر قدرتهای اقتصادی بوده و هر دو از توسعه جهانی شدن اقتصاد (گلوبالیزیشن) حد اکثر مفاد را کرده ثروت های بی حساب اندوخته اند. اما در ظرف سی سال گذشته در حالیکه در چین شاخص "مساوات در عاید" شخصی مردم (Gini Coefficient) در حال صعود است، این شاخص در امریکا در حال نزول قرار دارد. چرا؟ اگر این ثروت هنگفت که به امریکا سرازیر شد عاید متوسط نفوس را بالا نبرد پس به کجا رفت؟ به جیب ثروتمند ترین افراد امریکائی! پولدار - پولدارتر شد. در عین زمان سیستم سیاسی، حکومت و کانگرس، از افزایش مالیات بر عایدات ثروتمند ترین افراد در امریکا خودداری کردند و راههای قانونی خودداری از پرداختن مالیات بر عایدات شخصی را برای ثروتمند ترین امریکاییها باز گذاشتند! بطور مثال مطبوعات امریکا با نشر راپور سالانه تکس یا مالیات بر عایدات دونالد ترمپ رییس جمهور امریکا، که یکی از میلیاردر های آنکشور است، نشان دادند که موصوف با استفاده از خلاهای موجود در سیستم مالیاتی از پرداخت مالیات بر عایدات خود خودداری کرده است.

در امریکا به عوض عرضه مجانی خدمات اساسی صحی برای تمام همشهریان از طریق یک سیستم بیمه دولتی صحی؛ به پولی ساختن خدمات صحی دست زدند و سیستم خدمات صحی را در خدمت ثروت اندوزی خصوصی و توفان نوسانات اقتصاد بازار آزاد خصوصی قرار دادند. در مقابل در چین دولت آن کشور با سرازیر شدن سرمایه های هنگفت در نتیجه فعالیتهای اقتصاد سرمایداری دولتی به افزایش معاشات و مردها پرداختند، به اعمار سرکها و زیربناهای

اقتصادی پرداختند، به سرمایه‌گذاری در سیستم‌های آبیاری برای انکشاف تولیدات زراعتی دست زدند، به اعمار منازل و مسکن برای گارگران دست زدند، به اعمار و تجهیز شفاخانه‌ها پرداختند، تحصیلات عالی را برای جوانان مجانی ساختند، خدمات مخابراتی را در تمام کشور توسعه دادند و غیره.

مردم کشورهای روبه انکشاف از این دو نمونه و دو سیستم کاملاً آگاه اند و با علاقمندی موفقیت‌های بینظیر کشور چین را در انکشاف زیربنای ترانسپورتی، احداث سرکها، راه‌های آهن، پلها، بنادر دریائی، بندهای برق، تولید انرژی برق، سیستم‌های آبیاری، سیستم‌های مخابراتی و اینترنتی، شفاخانه‌ها و خدمات صحی، ملاحظه میکنند. در چین در دوازده سال اخیر ۳۵ هزار کیلومتر خط آهن سریع السیر احداث شده است. در سی سال گذشته در چین ۸۰ هزار کیلومتر سرک قیریزی شده ساخته اند که به مراتب بیشتر از امریکا میباشد. در سالهای اخیر تحت پروگرام "کمر بند و راه" در قاره افریقا به کمک کشور چین ۹ هزار کیلومتر سرک قیریزی شده احداث شده است. مردم افریقا این موفقیت را به چشم سر می بینند. بر علاوه چیناییها قادر شدند برای مشکلات مزم کشورهای رو به انکشاف راه‌های حل عملی پیداکنند. بطور مثال در شهرهای مکسیکو سیتی، موگدیشو و مومبای (بمبئی) تسهیلات فرسوده زیربنایی مشکل عمده در راه عرضه خدمات صحی اساسی برای مردم در مناطق دهاتی میباشد. اما چین قادر شد توسط یک شبکه وسیع تصدیهای دولتی این خدمات را برای مردم دهات فراهم سازد.

جای تعجب نیست که مردم کشورهای روبه انکشاف مثال چین را می بینند، آنرا می پسندند و آنرا میخواهند! امروز بسیاری مردم در کشورهای روبه انکشاف به چشم سر می بینند که موجودیت دموکراسی شرط قبلی برای تحقق پیشرفت اقتصادی نیست. تجربه کشورهای تایوان، تایلند، چلی و سنگاپور که به مرور زمان از دیکتاتوری به دموکراسی رسیدند نشان داد که بر عکس این انکشاف اقتصادی است که شرط قبلی برای تحقق دموکراسی میباشد.

کشورهای غربی در راس ایالات متحده امریکا سیستم سیاسی چین را برای کشورهای روبه انکشاف از نظر عملیاتی، مانند زمان برژنف در شوروی "جامد و انعطاف ناپذیر"، از نظر سیاسی مانند رژیم کوریای شمالی "بسته" و از نظر اخلاقی مانند رژیمهای کودتاهای نظامی "غیر مشروع" ترسیم میکنند. یک تعداد دانشمندان علوم سیاسی معتقد اند که سیستمهای یک حزبی قادر به اصلاح خود نبوده از آنجاییکه قادر به پذیرفتن تغییر نیستند عمر آنها کوتاه خواهد بود. در عین زمان بعضی محققین این نوع برداشت را در مورد سیستم یک حزبی کشور چین مطابق با واقعیت نمیدانند. آنها معتقد اند که سیستم یک حزبی چین بر مبنای اساسات "انعطاف پذیری"، "اصل شایستگی" و اصل "مشروعیت" استوار اند. آنها میگویند که در ۶۶ سال حکومت خود بالای بزرگترین کشور جهان حزب کمونیست چین وسعت و حدود سیاستهای دولت چین به مقایسه هر دولتی در جهان فراختر بوده است. از اشتراکی ساختن زمینهای زراعتی در سال ۱۹۵۰ تا چرخش بزرگ در سال ۱۹۶۰ و شخصی سازی فارمهای زراعتی در سال ۱۹۶۵ و انقلاب فرهنگی سال ۱۹۷۰ و متعاقب آن اصلاحات دینگ شیائوپنگ در جهت اقتصاد بازار آزاد در سال ۱۹۸۰ تا باز کردن دروازه های حزب توسط چیانگ زمین بروی سرمایه داران خصوصی در سال ۱۹۹۰ که در عصر مائوتسه تونگ غیر قابل تصور بود. این تغییرات کیفی با تغییرات لازم سازمانی برای از میان برداشتن موانع و شرایط ناسالم همراه بودند. بطور مثال تاکید بر تقاعد اجباری رهبران حزبی در سن ۶۸ تا ۷۰ سالگی تا از تجمع قدرت در دست تعداد محدود جلوگیری نماید. تغییرات بنیادی در نحوه اداره دولت در تمام سطوح، از اداره محلی تا دفتر سیاسی حزب در سی سال اخیر بوجود آمده که در نتیجه شرایط قبلی قابل دید نیستند. اعضای ۲۵ نفره دفتر سیاسی و ۳۰۰ نفره کمیته مرکزی در طول زمان در یک پروسه رقابتی بسیار مشکل انتصاب شده اند. از جمله ۲۵ نفر اعضای دفتر سیاسی حزب بجز از سه نفر متباقی

همه بشمول رییس جمهور و صدراعظم از سابقه های غیر ممتاز و مرفع اجتماعی تبارز کرده اند که با اشرافیت سیاستمداران طراز اول کشورهای اروپایی و امریکا هرگز قابل مقایسه نیستند. رییس جمهور فعلی چین قبل از احراز مقام خود در پستهای کار کرده است که مسولیت رهبری ۱۵۰ میلیون انسان را در ولایات به عهده داشت. این نوع تجربه را در مقایسه با بی تجربگی حکومتداری افرادی مانند جورج دبلیو بوش، بارک اوباما، جستین ترودو و امثالهم باید مقایسه کرد.

نتایج یکی از تحقیقات اخیر موسسه "فریدم هاوس" امریکایی نشان میدهد که سطح عواید مردم تعیین کننده طول حیات دموکراسی در ممالک میباشد. این مطالعه نشان میدهد که هرگاه عاید متوسط سرانه در یک کشور ۱۰۰۰ دالر باشد، دموکراسی در آن کشور ۸/۵ سال دوام خواهد کرد. هرگاه میزان عاید سرانه در یک کشور بین ۱-۲ هزار دالر باشد دموکراسی ۱۸ سال دوام میکند. هرگاه عاید سرانه از ۲ هزار تا ۴ هزار دالر در سال باشد دموکراسی ۳۳ سال دوام خواهد کرد. تنها در شرایط موجودیت عاید سرانه سالانه بیشتر از ۶ هزار دالر دموکراسی در یک کشور دوامدار خواهد بود. نتایج این مطالعه نشان میدهد که برای بقای دموکراسی اول باید یک طبقه متوسط را ایجاد کرد تا قادر شوند یک حکومت حساب ده ایجاد کنند. در حقیقت آنچه این مطالعات بیان میدارند آن است که به عوض تاکید نابجا برای ایجاد حکومتهای دموکراسی در کشورهای رو به انکشاف باید متوجه بود که شاید این دموکراسیهای نام نهاد بد تر از دیکتاتوریهایی باشند که ما در صدد تغییر آنها هستیم. تحقیقات اخیر موسسه "فریدم هاوس" در ۱۹۶ کشور جهان نشان میدهد که در ۵۰ فیصد آنها دموکراسی بنام موجود بود در حلیکه ۷۰ فیصد آزادیهای لیبرالی نداشتند. این مطالعات نشان میدهد که باید راههای دوام دموکراسی را با موجودیت آزادیهای لیبرالی در کشورهای روبه انکشاف جستجو کرد. ریشه های چنین راه حل ها را در انکشاف اقتصادی میتوان دریافت کرد.

برای جهان غرب برای آنچه مقابله با نفوذ چین میدانند، دو راه وجود دارد: مقابله و یا همکاری. اگر غرب راه مقابله را برگزیند، چنانچه دونالد ترمپ کشورهای اروپای غربی بشمول استرالیا را در سه سال اخیر بدان وادار کرده است، در حقیقت کوشش در راه رفتن در جهت مقابل جریان وزیدن باد است و نتیجه نهائی آن افزایش خلا و فاصله عمیقتر در میان کشورهای جهان غرب و کشورهای روبه انکشاف خواهد بود. امکان دومی برای جهان غرب برگزیدن راه همکاری است. با همکاری کردن منظور آن است که جهان غرب با صدور سرمایه و افزایش تجارت با این ممالک در عین زمان به عوض صدور دموکراسی و ارزشهای جهان غرب، به کشورهای روبه انکشاف این حق را قائل گردند که سیستمهای سیاسی-اجتماعی خود را خود این کشور ها تعیین کنند، آنطوریکه چین پیشنهاد میکند. این شاید به عنوان پذیرفتن رهبری چین در جهان روبه انکشاف باشد اما یگانه راهی خواهد بود که حضور دوامدار جهان غرب را در این کشورها تضمین کرده شرایط ایجاد طبقه متوسط را که ضامن ثبات یک سیستم دموکراسی حاکمیت سیاسی است فراهم میکند.

در کنار یک نظام لیبرال-دموکراسی-سرمایداری خصوصی امریکائی که در آن اقتصاد سرمایه بزرگ بی باکانه و لجام گسیخته آزمندانه بالای اداره سیاسی نافذ است و حتی سیستم خدمات صحتی را پولی ساخته در انحصار خود قرار داده است؛ هستند کشورهایمانند سوئیدن، ناروی، دنمارک، استرالیا، نیوزیلاند و غیره که عدالت اجتماعی سوسیالیستی را با موثریت مدیریت خصوصی نظام سرمایداری اقتصاد هماهنگ ساخته اند. اساسات سوسیال-دموکراسی شامل آزادی، عدالت اجتماعی و همبستگی میباشد. آزادی به معنی توانایی افراد برای زندگی کردن آنطوریکه دلخواه شان است میباشد که آزادانه بتوانند در مورد امنیت مالی، تعلیم و تربیه و امکانات اجتماعی خودشان تصمیم بگیرند. عدالت اجتماعی به معنی آن است که هر فرد بدون توجه به محل بود و باش، جنس، قومیت و سابقه فامیلی در مقابل قانون حقوق و مسولیتهای

مساوی داشته باشند و همه از فرصتهای مساوی مستفید گردیده مستمندان به یک سیستم بیمه های اجتماعی همگانی دسترسی داشته باشند. همبستگی به معنی آن است تا تمام جامعه باهم دست بدست داده در بهبود شرایط جامعه همکاری کنند. در یک نظام سوسیال دموکراسی مردم از سیستم خدمات تعلیم و تربیه همگانی مجانی و هم چنان از خدمات صحی همگانی مجانی برخوردار میباشند و همچنان یک سیستم رفاهی بیمه های اجتماعی برای کهن سالان، معیوبین، اطفال و کسانی که قادر به یافتن کار نیستند موجود میباشد که مصارف آن از طریق یک سیستم مترقی مالیات بر عایدات فراهم میگردد.

ادامه دارد



[برای مطالب دیگر نوکتور نور احمد خالدي، بالای عکس کلیک کنید](#)

